

# اهمیت تاریخ صفویه و ویژگیهای آن

دکتر حسین میرجعفری

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

اشاره

دومین سمینار تاریخ پانصد ساله ایران (از ابتدای حکومت صفویان ۹۰۷هـ.ق تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ش) در تاریخ ۷۳/۴/۷ در پژوهشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین (ع) برگزار شد. متنی که در صفحات بعد ملاحظه می شود، سخنرانی جناب آقای دکتر حسین میرجعفری است که در این سمینار ایراد فرمودند؛ ایشان از استادان تاریخ دانشگاه اصفهان و از صفویه شناسان برجسته کشور هستند.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

خیلی خوشحالم که در جمع استادان ارجمند و محققان گرامی، این فرصت به من داده شده که در محضر تان چند کلمه‌ای صحبت کنم.

پروژه‌ای که در حال انجام است و عنوان «تاریخ پانصد ساله ایران» را بر خود دارد، بسیار جالب و حائز اهمیت است چرا که از پانصد سال قبل به این طرف جامعه ما از لحاظ سیاسی، اجتماعی، مذهبی و غیره با دوره‌های قبل، تفاوت‌های عمده‌ای دارد. آنچه در دوره صفویه اتفاق افتاد، نتایج آن اما امروز لمس می‌کنیم در صورتی که دوره‌های قبل از آن، مثلاً تاریخ مغول و آنچه نظامیان مغول انجام دادند شاید تأثیرش بر زندگی روزمره ما، با مسائلی که در جامعه کنونی، هست و مشاهده می‌کنیم خیلی ملموس نباشد. دوران غزنویان همینطور. دوران سامانیان همینطور. البته ما نمی‌توانیم منکر این واقعیت شویم که اصولاً تاریخ از دوره‌های قبل و از قرن‌های قبل پایه و مایه دارد، اما از قرن دهم هجری به بعد در جامعه ما اتفاقاتی رخ داد که از هر نظر این کشور را دگرگون کرد و من در نظر دارم توضیح مختصری از اهمیت مطالعه تاریخ ایران عصر صفوی خدمت دوستان عزیز و همکاران گرامی بیان کنم.

از لحاظ سیاسی، آنچه مسلم است، جامعه ایران در دوره صفویه از لحاظ سیاسی زیر و رو شد. بعد از ساسانیان ما جامعه متشکلی نداشتیم. حکومت‌هایی وجود داشتند که یکی از آنها در خراسان بود، دیگری در فارس، آن یکی در جای دیگر. اگر حکومت نیرومند سلجوقیان روی کار آمد و این مملکت را در اختیار داشتند، باز یک دوران کوتاهی بود و ما تأثیرات آن را امروزه خیلی کم مشاهده می‌کنیم. اما امروز تشکل جامعه ما یادگار دوران صفویه است. در دوره صفویه مرزهای ایران تقریباً به حدود عصر ساسانیان برگردانده شد و یک حکومت بسیار نیرومند پدید آمد که با نیرومندترین حکومت آن زمان رویارویی می‌کرد؛ یعنی با آن درگیر می‌شد و جنگ می‌کرد و آن حکومت عثمانی بود که در واقع ابرقدرت آن زمان بود و بر قسمت اعظمی از جهان آن روز حکومت می‌کرد و از همه مهمتر اینکه آنها مدعی بودند که خلافت از آن آنهاست. پادشاه عثمانی می‌گفت من خلیفه مسلمین هستم و پادشاهان، سردمداران و مردم ایران را و اعتقاداتشان را نمی‌پذیرفت و قبول نداشت. این درگیری‌ها از آغاز صفویه تا پایانش ادامه

داشت. بحث روابط ایران و عثمانی یک مقوله بسیار مفصلی است.

اهمیت دیگر تاریخ صفویه از جهت ایدئولوژیکی است. بر همه ما مشخص و روشن است که بعد از رحلت حضرت پیامبر(ص) بر سر جانشینی اختلاف افتاد. شیعیان مبارزات بسیار طولانی کردند و در طی قرون متمادی نتوانستند حاکمیت سیاسی را به دست آورند. گرچه مرعشیان، خاندان کارکیا، مشععیان و سرداران در گوشه و کنار ایران کارهایی کردند اما آنچه مسلم و مسجل است، صفویان در این کار موفق شدند جامعه ایرانی را با ایدئولوژی تشیع بهتر آشنا کنند و این کار را با دعوت از علمای مبرز شیعه از جاهای مختلف به ایران انجام دادند. به هر حال حاکمیت تشیع مسأله‌ای است که در دوره صفویه به وقوع می‌پیوندد و اکثریت مردم ایران این آیین حق را، که اجدادشان خونها در راهش داده بودند، پذیرفتند. در زمینه چگونگی آن مبارزات و چگونگی رسمی شدن این مذهب بحثهای مفصلی مطرح است که باید تحقیقاتی در باره آن انجام شود.

مسأله بسیار مهم دیگری که باید به آن توجه داشت این است که حکام و پادشاهان صفوی چه نیروهایی در اختیار داشتند و چگونه از آنها استفاده می‌کردند که آن نیروها بتوانند در برابر همسایگان نیرومند خودشان بایستند یعنی در برابر عثمانیها در درجه اول، در برابر ازبکها در درجه دوم و همچنین در برابر بیگانگان اروپایی مثل پرتغالیها و یا حکومت گورکانیان هند. روابط دولت گورکانی با صفویان چندان خوب نبود و روابط سیاسی محکم و نیرومندی بین دو دولت برقرار نبود. گرچه از لحاظ فرهنگی روابط بسیار گسترده بود. به هر حال مسأله قزلباش و چگونگی پیدایش این کلمه جای بحث دارد. ایلات قزلباش چگونه به وجود آمدند؟ پادشاهان و حکام صفوی با چه تاکتیکهایی توانستند آن ایلات و قبایل را جذب کنند؟ چگونه یک ترک استاجلو یا روملو یا شاملو خانه و کاشانه خود را رها می‌کند و می‌آید به پادشاه صفوی، شاه اسماعیل، شاه طهماسب یا به شاه عباس می‌پیوندند. چگونه ایل تکلو از کناره دریای مدیترانه، سرزمینهای خود را رها می‌کنند و با تمام تشکیلات و خانواده به شاه اسماعیل صفوی می‌پیوندند. اصولاً تشکیل دهندگان حکومت صفوی همین عناصر بودند که لازم است در باره‌شان خیلی صحبت و تحقیق بشود. به هر حال قزلباشها خودشان قربانیان حکومت صفوی شدند. آنها حکومتی را به وجود آوردند ولی بعداً از نظر سیاسی تمام آنها کنار گذاشته شدند و در زمان

شاه‌عباس اول عنصر ایرانی دوباره قد علم کرد.

مسئله دیگری که اهمیت این دوره را آشکار می‌کند و بسیار هم مهم است، مسأله جهانی توسعه ایدئولوژیها بخصوص از لحاظ فرهنگی در سراسر جهان است یعنی تا دوران صفویه دانشمندان و بزرگانی داشتیم چه بزرگانی در زمینه‌های علوم دینی و چه دانشمندی که در علوم و دانشهای مختلف کار کرده بودند مثل ابرسینا و فارابی.. اندیشه اینها در خود سرزمین ایران و سرزمینهای اطراف باقی مانده بود و جاهای دیگر از تفکر اینها اطلاع نداشتند. در دوره صفویه این امکان پدید آمد که این تفکرات و ایدئولوژیها به وسیله خود ایرانیها یا خارجیها در سرتاسر جهان پخش شود، سیاحانی از اروپا به ایران حرکت می‌کنند که خوشبختانه حاصل کار بیشتر آنها منتشر شده و در اختیار ما هست. سفرنامه‌های اولشاریوس، شاردن، تاورنیه، کروسینسکی و دیگران، که البته از آنها بهره‌های خوبی گرفته نشده است؛ حتی یک ایرانی به نام اروج‌علی بیک به اروپا می‌رود و با کمک یک اسپانیولی کتابی منتشر می‌کند که فرهنگ ایران را به جهانیان معرفی می‌کند. دوران صفوی دوران معرفی این اندیشمندان و بزرگان به خارجیان است. در واقع تمام این مراکز ایران شناسی که امروزه در آمریکا و اروپا و شهرهای مختلف جهان وجود دارد و در باره تاریخ ایران مطالعه می‌کنند، کتاب می‌نویسند و ما حاصل کار آنها را می‌خوانیم. و البته نظریات و نوشته‌هایی که همه‌شان پذیرفتنی نیست و قابل بحث و بررسی است. به هر حال پایه و اساس این مراکز از دوران صفویه شروع شده است؛ بدین ترتیب که افرادی مثل شاردن یا تاورنیه با اطلاعاتی که بردند زمینه مطالعات ایران‌شناسی را در آنجا به وجود آوردند که بعدها مراکز ایران‌شناسی ایجاد شد. در دوره صفویه بویژه باید سرزمین عثمانی و هند را نیز در نظر گرفت. در واقع هند، ایران دیگری می‌شود. حکومت‌های هند اشاعه دهندگان بزرگ فرهنگ ایران زمین می‌شوند، شاعران، معماران و دیگر اندیشمندان از ایران به طرف هند می‌روند، پادشاهان هند مقدم آنها را گرامی می‌دارند. به آنها ارزش و بها می‌دهند. در نتیجه در سرزمین هند فرهنگ ایرانی به سرعت گسترش پیدا می‌کند و هند هم به سهم خود در گسترش فرهنگ ایرانی در جهان آن روز نقشی دارد.

به هر حال این ویژگیهای دوره صفویه خاص همان دوره بوده و در دوره قبل از آن نبوده است. چنانکه مثلاً دوره سلجوقیان نیز ویژگیهای خاص خودش را داشت. در دوره صفویه

اروپاییان به ایران توجه پیدا کردند. ابتدا پرتغالیها جزیره هرمز و خلیج فارس را متصرف شدند و حدود یک قرن در آنجا حکمرانی کردند ولی با برخورد شاهان صفوی و نهایتاً برخورد بسیار شدید شاه عباس که با کمک انگلیس انجام شد، پرتغالیها اخراج شدند. شاهان صفوی اجازه نمی دادند که کشورهای استعمارگر در ایران قدم علم کنند و نفوذ داشته باشند، مخصوصاً شاه عباس، در مجموع از آن بیگانگان امتیازها گرفت و امتیازی به آنها نداد و اگر هم داد بسیار جزئی بوده است، اما بعدها می بینیم اروپاییان از ضعف پادشاهان قاجاریه استفاده می کنند و می آیند در ایران و نفوذ پیدا می کنند.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که چون حکومت خاندان صفوی یک دوره بسیار طولانی بوده و حدود دو قرن و نیم طول کشیده است، نباید همه ویژگیهای هر مقطع را به تمام آن دوره گسترش داد؛ مثلاً حوادث سیاسی، نظامی، اقتصادی و مذهبی زمان شاه اسماعیل با شاه طهماسب متفاوت و از هر نظر قابل مقایسه است. شاه اسماعیل اول حتی از نظر ایدئولوژیکی با شاه طهماسب کاملاً متفاوت بود. شاه طهماسب تفکر پدرش را نمی پذیرفت. تفکر اجدادش حیدر و جنید را که شیعه غالی بودند نمی پذیرفت. زمان شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده نیز ویژگیهایی داشته که با دوره های دیگر کاملاً متمایز و متفاوت است. در واقع ما نمی توانیم بگوییم که بطور کلی در دوره صفویه این حالت وجود داشته است. آن دوره دوست و پنجاه ساله فراز و نشیبهایی داشته که دوستان باید در تحقیقات و مطالعات خود ان شاء الله به این مسائل توجه نمایند که هر دوره دیگر بررسی و مقایسه بکنند و نظر بدهند. دوره شاه عباس اول دوره خاصی است. شاه عباس که با قدرت و نیرومندی تمام حکومت می کند یک دیکتاتور بزرگ است. کارهای خوب و کارهای بدی انجام می دهد. اقتصاد مملکت را رونق می دهد، با دولتهای اروپایی روابط را نزدیکتر می کند و از آنها امتیازاتی می گیرد. ولی پس از آن متأسفانه ضعف پادشاهان صفوی را مشاهده می کنیم و نفوذ بیگانگان را، تا نوبت می رسد به پایان صفویه و زوال آن حکومت. شاه عباس با آن تفکر خوب سیاسی و با آن اندیشه خوب اقتصادی جامعه را در واقع به شکلی در آورد که یک دوران رفاهی را می بیند، کاملاً متشکل و نیرومند می شود، تمام همسایگان را سرجای خود می نشاند و یک استقلال واقعی به این کشور می دهد اما بزرگترین اشتباهی که می کند این است که همگان بخصوص بزرگان مملکت را از چگونگی اداره

مملکت آگاه نمی‌کند، اینها بی‌اطلاع می‌مانند. فرزندانش را می‌برد در حرمسرا و در آنجا بزرگ می‌شوند و هیچ اطلاعی از کشورداری ندارند. شاهزاده‌ای که شاه می‌شد وقتی به سلطنت می‌رسید اگر وزیر خوبی داشت آن وزیر، کشور را اداره می‌کرد و هنوز نام شاه‌عباس بر سر زبانها بود و کشورهای اروپایی فکر می‌کردند که هنوز پادشاهان ایران مثل شاه‌عباس هستند. شانس ایران در این دوره این بود که دولت عثمانی هم ضعیف شده بود و آن نیرومندی زمان سلطان سلیم و سلیمان و محمد فاتح، محمد اول، مراد اول و مراد دوم را نداشت. سلاطین عثمانی هم در عیش و نوش غرقه بودند و یک‌صد سال آخر حکومت صفوی در کمال ضعف سپری شد و خارجی‌ها کم‌کم زمینه را برای نفوذ فراهم می‌کنند.

به‌طور کلی تاریخ صفویه را می‌توانیم به سه دوره تقسیم کنیم: یک دوره قبل از تشکیل حکومت و دو دوره دیگر از تشکیل دولت صفویه تا انقراض آن. دوره نخست از زمان فعالیت شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی، شیخ‌صدرالدین، خواجه علی، شیخ‌ابراهیم و بخصوص جنید و حیدر که این پدر و پسر در واقع زمینه تبدیل یک حکومت روحانی را به یک حکومت سیاسی آماده کردند و آن حکومت به وسیله شاه‌اسماعیل اول پایه‌گذاری شد. در دوره نخست، حکومت شیوخ صفوی در واقع نفوذ معنوی آنها در جامعه است و نمی‌توان نام حکومت بر آن نهاد. البته منظورمان از حکومت، حاکمیت سیاسی باشد. در این دوره مردم با افکار و اندیشه‌های آنان آشنا می‌شوند و حیدر و جنید زمینه را برای به قدرت رسیدن اسماعیل فراهم می‌کنند. از حکومت و سلطنت شاه‌اسماعیل اول تا انقراض حکومت صفویه به دو دوره تقسیم می‌شود: از شاه‌اسماعیل تا شاه‌عباس اول یک دوره و از شاه‌عباس اول تا انقراض نیز یک دوره. شاه‌اسماعیل اول تمام زندگیش را در میدانهای جنگ سپری کرد و حتی به قول مؤلف احسن التواریخ، هر وقت جنگی در کار نبود او به شکار می‌رفت و به شکار حیوانات وحشی مثل ببر و پلنگ و شیر و .... می‌پرداخت. اما نواده‌اش شاه‌سلطان حسین به عنوان ضعیفترین پادشاه ایران زبانزد خاص و عام است. اگر چه او را هم مورخان چاپلوس، ستایش می‌کنند؛ مثلاً بر نمای بیرونی مدرسه چهارباغ (اصفهان) که تاریخ بنای آن مدرسه را نوشته‌اند، در مورد شاه سلطان حسین نوشته شده: «آنکه از تیغ کجش شد راست کار عالمی».

به هر حال یک چنین پادشاه ضعیفی که نتوانست در برابر افغانها ایستادگی کند و با دست

خویش جغۀ سلطنت را بر سر محمود افغان نصب کرد و مملکت را بدو سپرد، نمی توانیم در ردیف شاه اسماعیل اول قرار دهیم. دلایل این تفاوتها باید بررسی شود. چرا سربازان قزلباش در زمان شاه اسماعیل اول برهنه به جنگ می روند و اصلاً زره یا هیچ لباس دیگری بر تنشان نیست و افتخار می کنند که اگر کشته هم بشوند بر ایشان مسأله ای نیست و با عزم و اراده تمام وارد جنگ می شوند. موقعی که شاه سلطان حسین تسلیم افغانها شد این نبود که افغانها خیلی نیرومند شده باشند، بلکه قدرت مرکزی ضعیف شده بود. پادشاه ضعیف شده و اراده از مردم سلب شده بود. دیگر آن سرباز زمان شاه اسماعیل وجود نداشت.

به هر حال با توجه به فشردگی برنامه های سمینار، من به سخنانم خاتمه می دهم، چنانچه

سؤالی باشد در خدمتان هستم.

**سؤال:** آیا برادران شرلی به عنوان نمایندگان سیاسی و با غرضهای سیاسی به نفع غرب به ایران آمدند و آیا آنان در جهت گیریهای سیاسی دولت ایران تاثیر داشتند؟

**پاسخ:** برادران شرلی اصولاً به عنوان نمایندگان دولت انگلیس یا دولتی دیگر به ایران نیامدند. ما سیاحان و سفرنامه نویسانی را که به ایران آمدند طبقه بندی می کنیم. هر کدام از آن سیاحان مثل شاردن، سیاحان ونیزی و غیره با هدفهای خاصی آمدند و صفت مشخصه خاصی دارند. هیچ وقت شاردن را یک نماینده سیاسی نمی شناسیم او یک تاجر بود و جواهر فروشی می کرد. برادران شرلی با صفت مشخصه ماجراجویی به ایران آمدند و در کشور خودشان تقریباً افراد عادی بودند و این را شنیده بودند که شاه عباس در ایران خریدار تکنیک ساختن سلاح آتشین چون توپ و تفنگ و ... است و آنها با آن هدف ماجراجویی و امید به اینکه بتوانند به موقعیت خوب مالی یا اداری برسند به ایران آمدند و به هر دو موقعیت هم رسیدند. شاه عباس هم از آنها خوب استفاده کرد. در جنگ چالدران ثابت شده بود که علت شکست ایران از عثمانی نداشتن سلاح آتشین بود که عثمانیها بدان مسلح بودند. شاه عباس از برادران شرلی و همراهان آنها، که هر کدام در بخشی از امور فنی و مسائل نظامی تخصص داشتند، به خوبی استفاده کرد و بعد آنها را به عنوان نماینده سیاسی خود به اروپا فرستاد که بروند و تمام کشورهای اروپایی را بگردند. در سفرنامه ها و نوشته های آنها چیزی مشاهده نمی کنیم که دال بر این باشد که کوچکترین کمکی به اروپاییان بر ضد ایران کرده باشند بلکه اطلاعات آنها زمینه آگاهی اروپا از

ایران را فراهم می‌کند. به هر حال تمام سیاحانی که در دوره صفویه به ایران آمدند اطلاعاتی بردند که بعداً مورد استفاده کشورهای اروپایی قرار گرفت. در حال حاضر باید اطلاعات ما از محققان و نویسندگان اروپایی بیشتر باشد. جوانان و محققان، ما تاریخ خودمان را بهتر از آنها می‌توانیم بنویسیم و تاکنون نوشته‌ایم. ما تاریخ ایران سرپرسی ساکس را می‌خوانیم، تاریخ غزنویان باسورث را می‌خوانیم. تاریخ کمبریج را بهترین کتاب می‌دانیم!! در حالی که جوانان ما این شایستگی را دارند که از این اسناد و مدارک و اطلاعات با روش صحیح تحقیق، تاریخ این کشور را بنویسند، بهتر از خارجیها هم بنویسند. زمانی که ما دانشجو بودیم کتاب سرپرسی ساکس کتاب درسی ما بود، ما آنها را یاد می‌گرفتیم و فکر می‌کردیم که درست گفته، اما امروز مطالعه تاریخ یک حالت دیگری پیدا کرده است. واقعاً باید از منابع و اسناد بخوبی استفاده کرد و قضاوت دقیق و درست کرد و مزد سرپرسی ساکس‌ها را کف دستشان گذاشت که این لاطائلات و این حرفهای غیر صحیح را ننویسند. عذر می‌خواهم که به این صورت عرض می‌کنم. اینها چیست که برای ما می‌نویسند و ترجمه می‌شود و بدتر از آن اینکه به عنوان کتاب درسی به دانشجو معرفی شود.

محققان تاریخ باید این اشتباهات را با هم مقایسه کنند و بفهمند و به نتیجه برسند و اصلاح کنند. به هر حال از اینکه این فرصت را به من دادید که در جمع شما عزیزان باشم و به عرایضم توجه کردید، صمیمانه سپاسگزارم و تشکر می‌کنم.

پرتال جامع علوم انسانی